

دوم یا سطح کلان، شامل نوعی از مدیریت است که بر ساختارهای اجتماعی حاکم هستند و نحوه توازن و توزیع قدرت اجتماعی بین نهادها و اتحاد جامعه را به عنوان موضوع خود تعریف کرده‌اند. به بیان دیگر، «در مدیریت کلان، سخن این است که قدرت موجود جامعه چگونه توزیع شود و چه شکلی از تخصیص و توزیع قدرت، توزیع متوازن و عادلانه است.» (مهدی زاده، ۱۳۹۳) اما سطح سومی را نیز می‌توان تعریف کرد که در آن، موضوع مدیریت در «سطح توسعه» قرار دارد، یعنی مدیریتی که با ایجاد جهت‌گیری کلان، موجب شکل‌گیری قدرت‌ها و توانمندی‌های جدید و بالاتر از سطوح پیشین قدرت جامعه می‌شود و وزن توانمندی جامعه را در مقایسه با زمان قبل، افزایش می‌دهد. از نظر تأسیس‌گرایان، «دولت مدرن» در چنین سطحی قرار دارد. چنین به نظر می‌رسد که در این دیدگاه، دولت اسلامی به عنوان یک ارگان‌نظام زنده و مستقل نگریسته می‌شود (پیروزمند، ۱۳۹۲) با توجه به اصول بالا، دولت اسلامی از منظر تأسیس‌گرایان، دولتی است که خود را متکفل توسعه الهی و تکامل قرب به خدای متعال می‌داند و معادل ابزارهای دولت مدرن را در خود پدید می‌آورد تا جامعه دینی را به ظرفیت‌های بالاتری از تکامل و قرب الهی برساند. از دیدگاه تأسیس‌گرایان، کلیدی‌ترین ابزار دولت مدرن در رسیدن به چنین هدفی، علوم انسانی پشتیبان توسعه مادی است. لذا این رویکرد در معماری دولت اسلامی بر تدوین علوم انسانی پشتیبان توسعه الهی متمرکز می‌شود و مهمترین کار خود را تولید نرم‌افزارها و «علوم انسانی اسلامی» تعریف می‌کند.

## کاستی‌های دولت اسلامی مردم‌سالار

از نظر این نوشتار، مهمترین کاستی دولت اسلامی مردم‌سالار، تدوین علوم انسانی پشتیبان الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت است. این مسئله اگرچه در دیدگاه تأسیس‌گرایان آشکارا مطرح شده است، اما می‌توان آن را در دیدگاه «نوگرایی دینی» نیز مشاهده کرد. طبیعتاً از آنجایی که مسئله دولت اسلامی و مردم‌سالاری دینی در عصر حاضر، تنها مورد تأیید و رویکرد کلان «نوگرایان دینی» و «تأسیس‌گرایان» قرار دارد و رویکرد سنتی اساساً اقبالی به بحث مردم‌سالاری از خود نشان نمی‌دهد و چه بسا آن را معادل کفر می‌انگارند (پزشکی، ۱۳۸۶) بنابراین، کاستی یاد شده را از این دو منظر می‌گیریم. داود فیرحی، به عنوان نماینده نوگرایی دینی، در تشکیل دولت اسلامی رویکرد تبارشناسانه دارد و لازمه تحقق آن را سپری شدن فرآیندی زمان‌بر عنوان می‌کند. وی این مسئله را در چارچوب «دانش و قدرت» بررسی کرده و می‌نویسد: «هیچ‌سازه و پیکره‌ای از دانش نمی‌تواند بدون بهره‌گیری از یک نظام ارتباطی، مقررات آموزش و تحقیق، اسناد و مدارک علمی، انباشت و توزیع اطلاعات که توسط دولت انجام می‌شود، شکل بگیرد. خود این نظام ارتباط و تعلیم، صورتی از قدرت است که در موجودیت و عملکرد خود با دیگر اشکال قدرت پیوند دارد. برعکس، هیچ نوع قدرت و دولتی را نمی‌توان بدون انتزاع دانش و به انحصار درآوردن تولید، حفظ و توزیع آن مستقر کرده و استمرار بخشید.» (فیرحی، ۱۳۹۳)

مسئله دوری بودن قدرت و دانش، از موضوعات آشنا در روش‌شناسی علوم سیاسی است و در این مجال به آن نمی‌پردازیم اما آنچه از این گفته فیرحی می‌توان استنباط نمود، لزوم انقلاب، نظام‌سازی و تشکیل دولت اسلامی برای تولید علوم انسانی پاسخگو به مسائل عصر جدید از یکسو و لزوم تولید علوم انسانی پاسخگو برای مسائل عصر جدید جهت استقرار دولت اسلامی در دوران ما است. هم می‌بایست دولت اسلامی‌ای تشکیل شود که بتواند از متون دینی برای پاسخگویی به مسائل عصر جدید، استنباط و اجتهاد نماید و هم باید اجتهاد و استنباط جدیدی داشت تا بتوان دولتی اسلامی در عصر حاضر تأسیس کرد. وی با همین نتیجه‌گیری نوشته است:

«دانش سیاسی در حوزه تمدن ایران اسلامی به اقتضای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، دگرگونی‌های مهمی به خود دیده و چشم به آفاق جدیدی گشوده است. همچنان که سلطنت اسلامی و جمهوری اسلامی و به طور کلی نظم سلطانی و مردم‌سالاری نسبتی معکوس با هم دارد، آدمی به وضوح درمی‌یابد که اجتهاد نو و کهنه از اساس متضاد یکدیگرند. ارزش‌های دینی - سیاسی گذشته در محاق و بی اعتبارند و اجتهادات و ارزش‌های سیاسی - مذهبی نو، از زندگی در حال صعود برمی‌آیند.» (فیرحی، ۱۳۹۳)

اگرچه نیاز به اجتهاد جدید و سبک استنباط نو در بهره‌گیری از نصوص دینی جایی برای انکار ندارد، اما نکته مهم و